ما شاء الله ولا قوة الا بالله

بعون عنایت الٰہی مفضل و منعم برای ہدایت اہل اسلام رسالہ تحقیق مقالہ موسومہ

اشاعة الجمعة فی البلاد و القری

باہتمام و باعانت فقیران ایزد سبحان محمد عبد الرحمن تربیت یافتہ برادر مہرور محمد مصطفیٰ خان عفا عنہما مغفور لہ

۱۲۹۴
در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل لنا الجمعة عيداً لأوّلنا وآخرنا والصلوة والسلام على
من أرسل بالحجج والبرهان والفرقان إلينا وعلى آله وأصحابه الذين هم
أوّلنا وصولاً إلينا اما بعد پس بر اولو الالباب من الافاضل اهل الانصاف واضح ولائح باد
که درین ایام درود شرط صحت جمعه یعنی سلطان و مصر که جمله شرائطش میان علماء معاصرین ما اختلاف واقع
ست بعض از ایشان میگویند که بلا وجود سلطان یا نائبش جمعه درست نیست و نیز جمعه در مصر جایز ست
نه در قریه فلهذا این خادم الطلبة فاقد الاستعداد وناقص العقل والسداد سید ریاض حسن حنفی مذهب
نقشبندی مشرب برین امر جسارت نموده خواست که این مسئله را بوجوه الفقه وادله الفقه بآن اسلوب که
اختلاف از میان برطرف گردد و اتفاق بران صورت بندد و پس از ان پسند خاطر افاضل اهل انصاف
افتد این عجوله نافعه را از پرده اضمار برون آورده بر منصه اظهار جلوه داده و در چند اوراق ثبت نماید
و از انکار زید و بکر باکی ندارد و مسمی کند باشاعة الجمعة في البلاد والقرى الآن آن عزم
مصمم شد و شروع در مقصود کرده شد اقول بحول الله تعالى وقوته بدانید که جمعه فرض عین ست و فرضیت
وی بنص قرآن ثابت ست يا أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلوة من يوم الجمعة
فاسعوا إلى ذكر الله الآية شيخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة میفرماید که مراد از ذکر الله صلوة
جمعه ست یا خطبه وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه ست کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست که مراد
خطبه و صلوة هر دو ست چه ذکر بر هر دو اشتمال ست و بر هر دو صادق انتهی و بحدیث صحیح هم فرضیت جمعه

ثابت ست عن جابر بن عبد الله رضی الله تعالی عنه قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا ایها الناس توبوا الی الله قبل ان تموتوا الی ان قال واعلموا ان الله قد فرض علیکم الجمعة فی مقامی هذا فی یومی هذا فی شهری هذا من عامی هذا الی یوم القیامة فمن ترکها فی حیوتی او بعدی وله امام عادل او جائر استخفافا بها او جحودا بها فلا جمع الله له شمله ولا بارک له فی امره الا ولا صلوة له ولا زکوة له ولا حج له ولا صوم له ولا بر له حتی یتوب فمن تاب تاب الله علیه الحدیث رواه ابن ماجه ازین حدیث مستفاد میشد که جمعه فرض ست تا قیام قیامت پس شخصی که آنرا ترک خواهد کرد براه استخفاف یا انکار بوی و در انوقت سلطان عادل یا جائر موجود بود پس بدعای جناب رسالت مآب همواره در تفرقه افتاده خواهد ماند وجمعیت حاصل نخواهد شد و در کار او برکت نخواهد گردید و نماز و روزه وغیره وی مقبول نیست تا آنکه اگر توبه خواهد کرد از ترک جمعه خدای تعالی توبه وی قبول خواهد فرمود شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعادة مینویسد که اگر مراد جحود واستخفاف سنت است او آن خود کفر است صریح و هیچ عبادت با کفر مقبول وصحیح نبود مگر بتوبه و رجوع باسلام وابن ظاهرست چندان احتیاج به بیان ندارد و ظاهر آنست که جحود و استخفاف در عمل مراد بود ولیعدم مواظبت و مداومت گویا ترک کردن و تکاسل نمودن ایهامی بانکار و استخفاف دارد وبرین تقدیر ذکر عدم قبول عبادت تغلیظ وتشدید باشد بر ترک جمعه وانمیتی اشبه واقرب نماید والله اعلم انتهی استدلال حنفیه در اشتراط سلطان بهمین حدیث معلوم میشود و در فتح القدیر ست من ترکها وله امام عادل او جائر الحدیث رواه ابن ماجه وغیره حیث شرط فی لزومها الامام کما یفیده قول الحجة او اربعة حالا وقال الحسن اربع الی السلطان وذکر منها الجمعة انتهی ملخصا بقدر الحاجة ووجه این اشتراط در هدایه نقل میکند حیث قال ولا یجوز اقامتها الا للسلطان او لمن امره السلطان لانها تقام بجمع عظیم وقد تقع المنازعة فی التقدم والتقدیم وقد تقع فی غیره فلا بد منه تتمیما لامره انتهی وور فتح القدیر ست حقیقة هذا الوجه ان اشتراط السلطان لئلا یودی الی عدمها کما یفیده قوله تتمیما لامره ای لامر هذا الفرض فان ثوران الفتنة توجب تعطله وهو متوقع اذا لم یکن التقدم من امر السلطان لعتقد طاعته او تخشی عقوبته فان التقدم علی جمیع اهل المصر یعد شرفا ورفعة فیتنازع الیه من مال همته الی الریاسة فیقع التجاذب والتنازع وذلک یودی الی التقاتل انتهی پس اشتراط سلطان بدلیل نقلی وهو الحدیث المنقول وبدلیل عقلی وهو تقریر الهدایة مرد وثابت گردیده باجمله مقصود شارع علیه الصلوة والسلام از اشتراط امام بوجه مذکور انتظام سنت ودر لزوم جمعه تا قیام قیامت ازینجا لازم نیاید که بر تقدیر فقدان وجود امام بوقتی من الاوقات جمعه موقوف گردد چنانچه بعض اصحاب حنفیه فهمیده اند وتحقیق العینی

عنقریب خواہد آمد چنان معلوم میشود که در سلف حق اقامت جمعه منجمله حقوق رعایا بوده که با مام یعنی خلیفه تعلق داشت چنانچه بخاری در باب الجمعة فی القری والمدن در معنی حدیثی از ابن عمر می آرد وقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کلکم راع وزاد اللیث قال یونس کتب زریق ابن حکیم الی ابن شهاب وانا معه یومئذ بوادی القری هل تری ان اجمع وزریق عامل علی ارض یعملها وفیها جماعة من السودان وغیرهم وزریق یومئذ على ایلة فکتب ابن شهاب وانا اسمع یامره ان یجمع یخبره ان سالما حدثه ان عبد الله بن عمر یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته الامام راع ومسئول عن رعیته الحدیث و ابو محمد بن احمد العینی در عمدة القاری شرح بخاری می نگارد قوله یخبره ای یخبر ابن شهاب زریقا بان سالما حدثه الخ استدل به علی ان من کان امیرا علیه ان یراعی حقوق رعیته ومن جملة حقوقهم اقامة الجمعة وبه المطابقة للترجمة انتهی وبهمین معنی اشاره هست انچه در فتح القدیر بالا نقل کرده که قال الحسن اربع الی السلطان وذکر منها الجمعة پر ظاهر است که از سالهای دراز خصوصا درین بلاد که این دیار در قبضه ولایت غیر اهل اسلام در آمده هست مراعات این حق لوالی هذا الوقت اصلا تعلق ندارد ولا محاله بضرورت اقامت فرض و اظهار شعار اسلام مراعات این حق بمسلمانان که باهم حکم رعیان یعنی حاکمان و رعایا بمقتضای حدیث منقول مابین امروا رند متعلق خواهد شد که باتفاق خود با اقامت این فرض و اظهار این شعار در امصار و قری کرده باشند و در تدبیر و تفرد از این حق مسئول خواهند شد مثل امام و شاید دلیل بر مراعات این حق باتفاق مسلمانان اقامت جناب علی مرتضی امامت جمعه بوقت محصور بودن خلیفه وقت حضرت عثمان رضی الله تعالی عنهما چنانکه در کفایه شرح هدایه مطبوع سیده که وقال الشافعی السلطان لیس بشرط لما روی ان عثمان رضی الله تعالی عنه حین کان محصورا صلی علی رضی الله تعالی عنه الجمعة بالناس ولم یروانه صلی بامر عثمان قلنا یحتمل انه فعل ذلک بامر عثمان والمحتمل لا یصلح حجة ولو فعل بغیر اذنه انما فعل لان الناس اجتمعوا علیه وعند ذلک یجوز لان الناس احتاجوا الی اقامة الفرض فاعتبر اجتماعهم انتهی ازین اصل فقها تفریعات استنباط کرده اند ازانجمله در در المختار گوید ولو مات الوالی اولم یحضر لفتنة ولم یوجد احد ممن له حق امامة الجمعة نصب العامة لهم خطیبا للضرورة کما سیاتی مع انه لا امیر ولا قاضی ثمه اصلا وبهذا ظهر جهل من یقول لا تصح الجمعة فی ایام الفتنة مع انها تصح فی البلاد التی استولی علیها الکفار انتهی ونیز ازینجا قول جاهلان که جمعه در دار الحرب جائز نیست بی اصل برآمد وازانجمله در جامع الرموز نوشته ونیز اذا لم یکن سلطان ولا نائبه والا فالسلطان لیس بشرط فلو اجتمعوا علی رجل وصلوا جاز کما فی الجلالی وغیره انتهی وازانجمله در عالمگیری

میگوید فان لم یمدوا احدا منهم واجتمع الناس علی رجل فصلی بهم جاز کذا فی السراجیه انتهی واز انجمله در بحار نوشته
ولنصب العامة الخطیب بغیر معتبر مع وجود من ذکر واما مع عدمهم فیجوز للضرورة انتهی وغیر ذلک من المعتبرات بالجمله
ازین روایات مستفاد شد که اجماع مردم درین باب قائم مقام سلطان واذن وی ست چنانکه خلافت تیمم برای
وضو بوقت فقدان ما در صلوة ولیکن چون بغور تامل کرده میشود وهو انفع صحیحه بهجرت نبوی پیش نهاد خاطر محوط میگردد
اشتراط سلطان ثبوت نمی یابد چنانچه در مدارج النبوة در کیفیت هجرت از مکه تا مدینه بمقام قبا می نگارد که وچند روز
بعد درین مقام اقامت فرمود بقولی چهارده روز وبقولی بیست روز وبقولی چهار روز دوشنبه وسه شنبه وچهارشنبه
وپنجشنبه وقول اول صحیح ترست وبر هر تقدیر روز جمعه وقت ارتفاع نهار برآمد ودر طریق در بطن وادی بنی سالم موضع
که الآن مسجد صغیر بنا کرده اند نماز جمعه بگذارد وخطبه بلیغ در البشارة والانذار خوانده قلوب اهل ایمان ابواب اسماع
انتهی بقدر الحاجة پس در وقت اقامت جمعه بمقام بطن وادی لا محاله سلطان یا نائبش در مدینه منوره موجود نبود
وجناب رسالت مآب را بعد هر روز ظهور ولایت وسلطنت بتدریج حاصل شده بود نه دفعةً در اول قدوم
میمنت لزوم بوقت اقامت جمعه در مدینه بمقام بطن وادی بالجمله اگرچه وجود سلطان یا نائبش شرط وجوب
بودی ضرورةً اقامت جمعه تا وجود سلطان مع قوت وشوکت وچونکه دران وقت هر قدر مردم که بشرف اسلام
مشرف شده بودند واعتقاد راسخ بآنجناب می داشتند وامام ومقتدای دین ودنیا میدانستند همه ها
باتفاق خود ها جمعه ابلا اشارت حضرت وبلا امتثال عقب آنسرور گذارده وتدوفی تا بنا نیز درین باب همین طریق
در امصار وقری اسلام جاری ست ونیز علامه سلام الله در محلی شرح موطا روایت عبد الرزاق از ابن
سیرین در بیان اقامت جمعه از اسعد بن زراره قبل از هجرت نبوی بمنبر باید واول من جمع بالمدینة قبل الهجرة
اسعد بن زرارة قال الحافظ ولا یمتنع ذلک انه صلی الله علیه وسلم علمه بالوحی وهو بمکة فلم یتمکن من اقامتها ثمه
ولذلک جمع بهم اول ما قدم ویدل علی ذلک ما اخرجه الدارقطنی عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه قال اذن النبی
صلی الله علیه وسلم للجمعة قبل ان یهاجر ولم یستطع ان یجمع بمکة فکتب الی مصعب بن عمیر اما بعد فانظر الیوم
الذی یجهر فیه الیهود بالزبور فاجمعوا نساءکم وابناءکم فاذا مال النهار عن شطره عند الزوال یوم الجمعة فتقربوا الی الله
برکعتین قال فهو اول جمعة حتی قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة فجمع عند الزوال من الظهر انتهی وشیخین
شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعادة مبنصر باید که وشاید مراد که تعیین روز جمعه ازین پیشتر باجتهاد بود وحدیث
عبد الرزاق را آورده اند که باسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده وشیخ ابن حجر او را در بخاری آورده که
جمعه گذاردند انصار در مدینه پیش از قدوم آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وپیش از نزول قرآن بدان وگفتند

که چون یهود را روزیست که مجتمع میشوند در وی در هر هفته و نصاری را نیز روزیست مانند آن ما نیز بگردانیم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذرانیم در وی و بجا آریم وظیفه و شکر و عبادت او را پس یوم العروبه که نام قدیم روز جمعه ست برای آن تعیین کردند و بر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود و پیش از قدوم حضرت بمدینه بشرف اسلام مشرف شده بود وی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود بعد از آن حق آن نازل شد که اِذَا نُوْدِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَّوْمِ الْجُمُعَةِ الآیه پس این حدیث دلالت کرد که صحابه رض روز جمعه را باجتهاد تعیین و اختیار کردند انتهی بدانکه اقامت از اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت بمدینه و اجتماع صحابه برای آن صحیح ست و احمد و ابو داؤد و ابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسیکه گذارد با ما جمعه را پیش از قدوم حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر برآنند که فرضیت روز جمعه در اول قدوم حضرت صلی الله علیه وسلم شد و آنحضرت بعد از اقامت سه روز بقبا روز جمعه قصد در آمدن مدینه مطهره کرده هم در میان راه نماز جمعه گذارد و برین تقدیر اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد بن زراره باجتهاد صورت اشکال پیدا نکند و بقولی که گویند فرضیت جمعه در مکه بود خالی از اشکالی نیست شیخ ابن حجر فرماید درست نیست که حضرت جمعه را در مکه بوحی دانسته باشد ولیکن بر اقامت و اجتماع مردم برای آن در مکه قدرت و تمکین نیافته چنانچه نزد دار قطنی حدیثی از ابن عباس رض نیز درین باب آمده و صحابه از اهل مدینه آنرا نشنیده و در نیافته و آن را باجتهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر و عبادت و نماز لازم نیست که بجمیع خصوصیاتی که در جمعه وارد ست بوده و اینقدر مقصود کافی ست و الله اعلم انتهی بقدر الحاجة ازین روایت مستفاد شد که قبل از هجرت و قبل از نزول آیه جمعه از اسعد بن زراره و از مصعب بن عمیر اقامت جمعه در مدینه منوره واقع شده و نیز معلوم گردید که بقولی جمعه در مکه فرض شده بود الا باعث تسلط کفار و غلبه ایشان آنحضرت را استطاعت بر اقامت آن دست نداد و رنه لامحاله ادا فرمودی فلهذا فرمان نبوی برای بجا آوری این امر واجب الاداء بنام مصعب بن عمیر در مدینه منوره شرف صدور یافت غرض ازین تمهید آنست که بوقت اقامت جمعه ازین هردو بزرگ حاکمی یا نایبی در مدینه طیبه ضرورةً موجود نبود و محض باتفاق مردم که در انوقت حاضر بودند این هردو اقامت واقع شده پس اگر سلطان از شرائط صحت ادای من کل الوجوه بودی پس باید که ادای جمعه در هردو واقعه صحیح نبودی و شارع علیه الصلوة والسلام بملاحظه عظمت این شعار واجب الاظهار احتیاطاً آینده را که مبادا در امور تقدم و غیره بهیجان تعصب و جهالت مردم که لسان برای مجهول سنت فتنه و خیزد و نوبت بقتال و جدال رسد که آن موجب موقوفی و تعطل این شعار گردد مراد

نه شرط که ... اگر شرط او ... گویند ... شرط اجتهاد در قاضی و این مسئله در کتب با لفظها در هدایه و غیره

تقدیم با لحفظ منصب اقامت بوالی صاحب اقتدار عادل نشد با جایز تفویض فرمودند تا که انتظام اقامت این شعار
بوجه اتم صورت بندد و کسی از عیب و وجاهت وی درین امر دم نزد اند اینجا مردم قرناً بعد قرنٍ و عصراً بعد عصر
فهمیده اند و دریافتند که سلطان و اذن وی برای صحت جمعه شرط نیست تمام شد تقریر اشتراط سلطان کنون
تقریر اشتراط مصر باید شنید در هدایه می نویسد لا تصح الجمعة الا فی مصر جامع او فی مصلی المصر ولا تجوز فی القری
لقوله علیه السلام لا جمعة ولا تشریق ولا فطر ولا اضحی الا فی مصر جامع ۞ والمصر الجامع کل موضع له امیر وقاض
ینفذ الاحکام ویقیم الحدود وهذا عن ابی یوسف وعنه انهم اذا اجتمعوا فی اکبر مساجدهم لم یسعهم الاول اختیار
الکرخی وهو الظاهر والثانی اختیار البلخی انتهی و در رد المحتار در حد مصر جامع می نویسد عن ابی حنیفة رح انه بلدة
کبیرة فیها سکک واسواق ولها رساتیق وفیها وال یقدر علی انصاف المظلوم من الظالم بحشمته وعلمه او علم غیره
یرجع الناس الیه فیما یقع من الحوادث وهذا هو الاصح الخ الا ان صاحب الهدایة ترک ذکر السکک والرساتیق
لان الغالب ان الامیر والقاضی الذی شانه القدرة علی تنفیذ الاحکام واقامة الحدود لا یکون الا فی
بلد کذا هو ظاهر الروایة انتهی ملخصاً بقدر الحاجة ازینجا واضح گردید که در حد مصر جامع از مجتهدین دو قول منقول اند
یکی موافق ظاهر الروایة که مصر جامع موضعی ست که دروی والی بود که قادر باشد بر تنفیذ احکام و اقامت حدود
بر انصاف مظلوم از ظالم تا آخره دیگر آنست که چون مردم در اکبر مساجد خود جمع شوند مسجد بآنها گنجایش
نکند و این موافق غیر ظاهر الروایه است و در حقیقت مصر آنست که آنجا تختگاه و دار الامارة سلطان باشد و
غالباً تختگاه و دار الامارة در مصر کلان که از آن حوایج ضروری می برآیند قرار می یابد و امیر و قاضی مامور
و منصوب از جانب سلطان هم درچنین مصر اقامت اختیار می کنند و نیز باذن والی یا قاضی جمعه در قصبات و
قری بالاتفاق فرض واقع می شود چنانکه در رد المحتار می نویسد وتقع فرضاً فی القصبات والقری الکبیرة فیها
اسواق قال ابو القاسم هذا بلا خلاف اذا اذن الوالی او القاضی ببناء المسجد الجامع واداء الجمعة لان هذا
مجتهد فیه فاذا اتصل به الحکم صار مجمعاً علیه وفیما ذکرنا اشارة الی انه لا تجوز الجمعة فی الصغیرة التی لیس فیها
قاض ومنبر وخطیب کما فی المضمرات والظاهر انه اراد به الکراهة لکراهة النفل بالجماعة الا تری ان فی الجواهر
لو صلوا فی القری لزمهم اداء الظهر وهذا اذا لم یتصل به الحکم فان فی فتاوی الدیناری اذا بنی مسجد فی الرستاق
بامر الامام فهو امر بالجمعة اتفاقاً علی ما قال السرخسی انتهی بالجمله ازین روایت معلوم شد که باداء جمعه در قصبات
و قری کبیره فرض ظهر از ذمه ساقط خواهد شد و در صغیره که از جانب سلطان قاضی و خطیب مامور باشد اقامت
جمعه نیستند و منبر که مراد از آن مسجدیست باجازت او در آنجا بنا نکرده اند جمعه جائز نخواهد گردید و ازینجا

مستفاد میشود که اگر مامور باشند و منبر موجود باشد و جمعه صحیح خواهد شد چنانچه از عبارت اخیر این روایت که اول
بنی مسجد فی الرستاق بامر الامام فهو امر بالجمعة اتفاقاً واضح میگردد و لفظ رستاق یعنی قریه مطلق واقع ست کبیره
باشد یا صغیره معلوم شد که قصبات و قریه حکم مصر دارند و از دائره مصر که در حد بنا مصر واقع ست خارج نیستند
و این قریه از مصر بمسافت بعیده واقع باشند یا بالقرب و جوار وی چنانچه علامه شامی در رد المحتار بعد تعریف فنا
و تقدیر مسافتش با قوال مختلفه در حکم قریه قریب و جوار مصر باین معنی تصریح میکنند که اقول و به ظهر صحتها فی تکیة
السلطان سلیم بمرجة دمشق و کذا فی مسجد صالحیة دمشق فانها من فناء دمشق بما فیه من القربة لسفح الجبل وان
انفصلت عن دمشق بمزارع لکنها قریبة الا انها علی ثلث فرسخ من البلدة وان اعتبرت قریة مستقلة فهی مصر
علی تعریف المصنف علی ان مسجدها مبنی بامر السلطان و کذا مسجدها القدیم المشهور بمسجد الحنابلة الذی بناه الملک
الاشرف و امره کاف فی صحتها علی ما مر انتهی خلاصه اینست که جمعه در تکیه سلطان سلیم و همچنین در مسجد وی در
صالحیه دمشق که از شهر قریب ست صحیح ست زیرا که از فنای مصر ست و چون آن قریه مستقله قرار خواهد یافت
تاهم جمعه در وی درست ست زیرا که بحکم سلطان در وی مسجد بنا یافته است و حکم وی برای صحت جمعه کافیست
و آنچه در فتح القدیر منقول ست که و من کان من توابع المصر فحکمه حکم اهل المصر فی وجوب الجمعة علیهما فیه و
اختلفوا فیه فعن ابی یوسف ان کان الموضع یسمع فیه النداء من المصر فهو من توابعه والا فلا وقیل ان امکنه ان
یحضر الجمعة و یبیت باهله من غیر تکلف یجب علیه الجمعة والا فلا قال فی البدائع وهذا احسن انتهی محمول ست
بران تقدیر که حکم سلطان برای اقامت جمعه یا برای بنای مسجد دران موضع نشده باشد دلیل اینست که در
زمان نبوت و خلافت در قریه قرب و جوار از عوالی مصر جمعه اقامت نمی یافت و همه ساکنان آنها در
جامع مصر حاضر شده اقامت این شعار میکردند تا که اظهار این شعار بکثرت مسلمانان باجتماع در یک مقام
بر وجه کمال و تمام گردد از اینجاست که در قبا که از عوالی مدینه منوره ست اقامت جمعه بعد از هجرت بجز یکبار اتفاق
نیفتاده و اهل قبا مدام در مدینه منوره حاضر شده در مسجد نبوی اقامت جمعه مینمودند تا الآن هم همین معمول ست
آری اگر بحکم سلطانی در آنجا جمعه اقامت یابد جواز دارد و جائیکه تعلق اقامت بسلطان ندارد چنانکه
درین دیار پس در آنجا اتفاق مسلمانان درین باب کافیست درین مقام مناسب می نماید این کلام که نماز جمعه در
قریه صحیح ست احادیث صحیحه درین باب منقول میگردد حیث قال العلامة قطب ائمة المحققین الشیخ عبد الوهاب
الشعرانی فی کتابه کشف الغمة فصل فی عدد الجماعة الذین تنعقد بهم الجمعة کان ابو امامة رضی الله تعالی عنه
یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الجمعة واجبة علی الخمسین رجلا ولیس علی ما دون الخمسین

جمعة وكان ابن مسعود رضي الله تعالى عنه يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الجمعة واجبة على كل قرية و
ان لم يكن فيها الا اربعة وقال كعب بن مالك رضي الله تعالى عنه اول من جمع بنا اسعد بن زرارة في نقيع الخضمات قيل
لكعب كم كنتم يومئذ قال اربعون رجلا فجمع بنا قبل مقدم النبي صلى الله عليه وسلم من مكة قال شيخنا والظاهر ان
العدد المذكور ليس بشرط ولو كان اسعد جاء دون الاربعين لجمع بهم واقام شعار الجمعة بدليل الحديث فليفهم وقد تم
حال ولذلك اختلف مذاهب العلماء في العدد فذهب ابن عباس رضي الله تعالى عنه الى ان الجمعة تصح من الواحد
وذهب ابراهيم النخعي وداود واهل الظاهر الى انها تصح من اثنين وذهب ابو حنيفة وسفيان الثوري الى انها
تنعقد باربعة احدهم الامام وذهب الامام الليث بن سعد ومحمد وابو يوسف الى صحتها باثنين سوى الامام و
وذهب عكرمة الى صحتها بسبعة وذهب ربيعة الى انها تصح بتسعة وفي رواية عنه باثني عشر وذهب اسحاق الى صحتها
بثلاثة عشر احدهم الامام وذهب مالك الى صحتها بعشرين وفي رواية بثلاثين وذهب الشافعي الى صحتها باربعين احدهم الامام
وفي قول له باربعين غير الامام وبه قال عمر بن عبد العزيز وطائفة وذهب الامام احمد الى صحتها بخمسين وذهب طاوس الى
صحتها بثمانين وذهب بعض علماء الحديث الى صحتها بجمع كثير من غير حصر قال يوسف بن [illegible] اي شيخنا ظاهر ادلة الشريعة كلها وجدتها
تشهد بوجوب اقامتها بجماعة ليظهر بهم شعار الجمعة في كل مصر وبلد وقرية بحسبها من غير عدد مخصوص وقد سئل ابن
عباس رضي الله تعالى عنه عن رجل صلى الجمعة في بستانه فرادى فقال لا يجزئ اذ اقام شعار الجمعة بغيره قال شيخنا
وانما تفرد الشارع صلى الله عليه وسلم والخلفاء الراشدون في حضور الجمعة وعدم صحتها فرادى من غير حضور الجماعة
خوفا ان يتساهل الناس في الحضور ويصلوا فرادى فلا يقوم للجمعة شعار فسد الباب بذلك كما امر رسول الله صلى الله
عليه وسلم من صلى خلف الصف فرادى فعليه ان يعيد الصلوة وكما قال لا صلوة لجار المسجد الا في المسجد وغيرهما من الاحاديث
والله سبحانه اعلم انتهى انچه در حديث اول منصوص ست که جمعه به پنجاه مردان واجبست نه برکمتر ازان و در حديث ثانی
منصوص ست که جمعه بر هر قریه یعنی اهل قریه اگر چه در و چهار مردان باشند واجبست ظاهرا مباین این هر دو حدیث و همچنین در
مذهب علما در اعداد که غالبا استدلال ایشان از احادیث دیگر باشد تعارض معلوم میشود الا در حقیقت تعارض
نیست زیرا که این همه از قبیل حال ست که کسی از اهل مذهب در اثبات دعوی خود لعدد مخصوص در جماعت جمعه
لازمه نیست و چون متامل منصف بطور اهر کل ادله شریعت تامل خواهد کرد خواهد یافت اظهار اشتاهر برای وجوب
اقامت جمعه بجماعت مردم که ظاهر گردد بایشان شعار جمعه در هر شهر و ده موافق حیثیت آن بلا عدد مخصوص آنچه
درین عبارت صحت جمعه بمذهب ابن عباس از اقامت واحد مرد لیست و در مذهب ابراهیم نخعی و داود و اهل
ظاهر از دو نفر و در مذهب امام لیث و صاحبین از دو نفر سوای امام صحت جمعه منقول است خلاف مدلول نص ست

زیرا که در بعض خطاب بجماعت ست و واحد و اثنین از جماعت خارج ست و در مذهب امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از
چهار نفر که یکی از انها امام ست جمعه منعقد میشود و ثلاث که اقل جمع ست لفظاً و معناً در بجا صادق میشود و بمدلول نص ا
وارد والجماعة واقلها ثلثة رجال ولو غیر الثلثة الذین حضروا الخطبة سوی الامام بالنص لانه لابد من الذاکر و هو الخطیب
وثلثة سواه بنص فاسعوا الی ذکر الله انتهی ما فی الدر المختار و انچه بر سیده شد از ابن عباس از شخصی که نماز جمعه در بستان خود ادا
او ساخت چه حکم ست و در جواب فرمود در جهنم ست و تهدید شعار جمعه بغیر از قائم گرد و پس ازین معلوم شد که جماعت
نزد ایشان در جمعه فرض کفایه ست عین و این خلاف مذهب جمهور صحابه ست بالجمله با کید و تشدید شارع علیه الصلوٰة
والسلام و لیس ان خلفای راشدین در باب اقامت و اظهار شعار جمعه بجماعت بیش از بیش ست نسبت تقریر شتراط
مصر بسبب تفسیر ظاهر الروایة و انچه موافق غیر ظاهر الروایه ست انهم جابجا در امصار و قصبات و قری یافته میشود
و جایز ست اقتدا بانچه در کتب ظاهر الروایه ست و انچه در کتب غریبه و مسائل نوادر ست با وجود امکان تعمیل بر ظاهر الروایه
جایز نیست کذا قالوا و تفسیر اول را از کتب ظاهر الروایه نقل کرده اند و ثانی را از کتب غریبه و مسائل نوادر پس
انچه بعض فقها مانند صدر الشریعه وغیره اول را العلت ظهور توانی در تنفیذ احکام شرع خصوصاً در اقامت حدود
در امصار ترک ساخته و ثانی را قول مفتی به قرار داده اختیار کرده اند خلاف ست با آنکه مراد تنفیذ جمیع احکام
بالفعل نیست زیرا که جمعه اقامت یافت در زمان حجاج که ظالم تر از وی کسی نبود و پر ظاهر ست که وی تعمیل جمیع
احکام نمیکرد بلکه مراد والله اعلم اقتدار اوست بران و لیکن لائق آن ست که اکثر احکام مراد دارند و اگر بالفعل مراد بود
باید که بلدی از بلاد اسلام مصر درین زمان بلکه قبل ازین بمثابه این روایت قرار نیابد و جمعه صحیح نگردد نسبت تقریر علامه
شامی که در رد المحتار کرده ست و تنفیذ جمیع احکام اگرچه از والی اهل اسلام متصور ست نه از کافر الا اگر بعض احکام از وی
نفاذ یابد البته امکان دارد و در کتب فقه هم لفظ سلطان مطلق واقع ست و اسلام شرط معلوم نمی شود چنانکه در جامع الرموز
درباره اشتراط سلطان مینویسد والسلطان الی ان قال والاطلاق مشعر بان الاسلام لیس بشرط انتهی پس اگر
والی غیر اهل اسلام از اقامت جمعه بلا حکم مانع آید لا محاله مسلمانان را حاجت استیذان نبا بر اقامت فرض خواهد
و این اقامت نیز منجمله احکام شرع ست که بحکم وی نفاذ یافته و اعتقاد تنفیذ احکام از وی درین باب کافیست
و درین زمان حاکم وقت را در امور تعبدی مسلمانان اسلام شرط نیست در خصوص مطلقاً حاجت استیذان
ندارد و باقی ماند کلام در تحقیق صلوٰة اربع احتیاطاً علی ما نقله بعض المحققین بشبهه وقوع شک در صحت جمعه با آنکه وقوع شک در صحت جمعه ظاهر اً بعد وجو
معلوم میشود اول سببه درانچه مذکور ست شبهه و وقوع شک در تحقق شرائط صحت جمعه بیان اول

آنکه در درمختار مینویسد و نوری فی مصر واحد بمواضع کثیرة مطلقاً علی المذهب و علیه الفتوی شرح المجمع للعینی

و امامة فتح القدير دفعا للحرج وعلى المرجوح فالجمعة لمن سبق تحريمة وتفسد بالمعية والاشتباه فيصلي بعدها آخر ظهر وكل ذلك
خلاف المذهب فلا يعول عليه كما حرره في البحر وفي المجمع الانهر معزيا للطلب والاحوط نية آخر ظهر ادركت وقته لان
وجوبه عليه باخر الوقت انتهى (قوله مطلقا) اى سواء كان المصر كبيرا او لا وسواء فصل بين جانبيه نهر كبير كبغداد او لا
وسواء قطع الجسر او بقي متصلا وسواء كان التعدد في مسجدين او اكثر هكذا يفاد من الفتح ومقتضاه انه لا يلزم ان
يكون التعدد بقدر الحاجة كما يدل عليه كلام السرخسي الآتي (قوله على المذهب) فقد ذكر الامام السرخسي ان الصحيح من
مذهب ابي حنيفة جواز اقامتها في مصر واحد في مسجدين واكثر وبه ناخذ لاطلاق لا جمعة الا في مصر شرط المصر فقط
وبما ذكرنا اندفع ما في البدائع من ان ظاهر الرواية جوازها في موضعين لا في اكثر وعليه الاعتماد اهـ فان المذهب
الجواز مطلقا بحر (قوله دفعا للحرج) لان في الزام اتحاد الموضع حرجا بينا لاستدعائه تطويل المسافة على اكثر الحاضرين
ولم يوجد دليل عدم جواز التعدد بل قضية الضرورة عدم اشتراطه لا سيما اذا كان مصرا كبيرا كمصرنا كما قاله الكمال ط
(قوله وعلى المرجوح) هو ما مر عن البدائع من عدم الجواز في اكثر من موضعين (قوله لمن سبق تحريمة) وقيل تعتبر السبق
بالفراغ وقيل بهما والاول اصح بحر عن القنية اى اصح عند صاحب القول المرجوح قال في الحلية وكنت قد بحثت
شيخنا يعني الكمال في هذه الكتابة فكتب الي واما السبق فلا شك عندي في اعتباره بالخروج بل تعتبر معه الدخول على
تردد في خاطري لان سبق كذا هو بتقدم دخول تمامه في الوجود وبتقدم انقضائه كل يحتمل اهـ (قوله فيصلي بعدها آخر
ظهر) تفريعه على المرجوح يفيد انه على الراجح من جواز التعدد لا يصليها بناء على ما قدمناه عن البحر من انه افتى بذلك مرارا
خوف اعتقاد عدم فرضية الجمعة وقال في الهداية لا احتياط في فعلها لانه العمل باقوى الدليلين اهـ وعبارة البحر هذا
وقد افتيت مرارا بعدم صلوة الاربع بعدها بنية آخر ظهر خوف اعتقاد عدم فرضية الجمعة وهو الاحتياط في زماننا
ومن لا يخاف عليه مفسدة منها فالاولى ان يكون في بيته خفية لهذا اطال في فتح القدير في بيان ذلك ثم قال
انما اكثرنا فيه نوعا من الاكثار لما نسمع عن بعض الجهلة انهم ينسبون الى مذهب الحنفية عدم افتراضها ومنشأ
غلطهم ما سياتي من قول القدوري ومن صلى الظهر فالحرمة لترك الفرض وصحة الظهر لما سنذكره وقد صرح اصحابنا
بانها فرض آكد من الظهر وبكفر جاحدها انتهى اقول قد كثر ذلك من جهلة زماننا ايضا ومنشأ جهلهم صلوة الاربع
بعد الجمعة بنية الظهر وانما وضعها بعض المتأخرين عند الشك في صحة الجمعة بسبب رواية عدم تعددها في مصر واحد
وليست هذه الرواية بالمختارة وليس هذا القول اعني اختيار صلوة الاربع بعدها مرويا عن ابي حنيفة وصاحبيه
انتهى ما فيه بالجمله ازينجا بدرجهٔ ثبت رسيد كه بر مذهب ابوحنيفه نماز جمعه در يك شهر در چند جا مطلقا جائز است شهر كلان
باشد يا نه ... بر هردو جانب وى نهر فاصل باشد مانند بغداد يا نه و درميان وى پل باشد يا نه و مقتضاى اطلاق لازم

نیست که تعدد بقدر حاجت بود و برین قول فتوی است بنابر دفع حرج زیرا که در التزام ادای جمعه دریک جا موجب حرج
است که هر دوم را در طی مسافت بعیده برای حضور جمعه مشقت خواهد شد و در قول عدم حرج زیاده از دو جا جائز نیست
پس برین قول جمعه آنکس صحیح است که تحریمه وی از دیگران سابق باشد و در صورت معیت و اشتباه فاسد خواهد شد
معلوم شد که علت جواز تعدد جمعه وقوع حرج و مشقت است پس حاجت تعدد بقاعده الحاجة تنزل منزلة الضرورة
وما ابیح للضرورة یتقدر بقدرها بقدر ضرورت ازالهٔ حرج و مشقت بقاعدة المشقة تجلب التیسیر والاصل
فیها قوله تعالی یُرِیدُ اللهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وقوله تعالی وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ
فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرَجٍ وفی الحدیث احب الدین الی الله تعالی الحنیفیة السمحة کما هو المصرح فی الاشباه و
النظائر معتبر خواهد شد پس تعدد زائد از قدر حاجت خلاف قواعد مضبوطه است و نیز تقلیل جماعت و نقصان
اظهار شعار جمعه که خلاف مقصود شارع علیه الصلوة والسلام است لا محالة منظور است از ینجاست که در زمان نبوت
و خلافت و نیز در زمان تابعین در امصار یکجا اقامت این شعار اسلام میکردند تا که اظهار شان بکمال گردد علامه شامی
قول عدم جواز را که مختار قول معتمد فی المذهب ارجح قرار داده است و بر قول بحر که انه لا احتیاط فی فعلها کلام
کرده حیث قال اقول وفیه نظر بل هو الاحتیاط بمعنی الخروج عن العهدة بیقین لان جواز التعدد وان کان ارجح
واقوی دلیلا لکن فیه شبهة قویة لان خلافه مروی عن ابی حنیفة ایضا واختاره الطحاوی والتمرتاشی وصاحب
المختار وجعله العتابی الاظهر وهو مذهب الشافعی والمشهور عن مالک واحدی الروایتین عن احمد کما ذکره المقدسی
فی رسالته نور الشمعة فی ظهر الجمعة بل قال السبکی من الشافعیة انه قول اکثر العلماء ولا یحفظ عن صحابی ولا تابعی تجویز
تعددها اه وقد علمت قول البدائع انه ظاهر الروایة وفی شرح المنیة عن جوامع الفقه انه اظهر الروایتین عن الامام قال
فی النهر وفی الحاوی القدسی وعلیه الفتوی وفی التکملة للرازی وبه ناخذ اه فهو حینئذ قول معتمد فی المذهب لا قول
ضعیف ولذا قال فی شرح المنیة الاولی هو الاحتیاط لان الخلاف فی جواز التعدد وعدمه قوی وکون
الصحیح الجواز للضرورة للفتوی لا یمنع شرعیة الاحتیاط للتقوی اه قلت علی انه لو سلم ضعفه فالخروج عن خلافه اولی
فکیف مع خلاف هؤلاء الائمة وفی الحدیث المتفق علیه فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه وعرضه ولذا
قال بعضهم فیمن یقضی صلوة عمره مع انه لم یفته منها شیئ لا یکره لانه اخذ بالاحتیاط وذکر فی القنیة انه احسن
ان کان فی صلوته خلاف المجتهدین ویکفینا خلاف ما مر وفی القنیة لما ابتلی اهل مرو باقامة الجمعتین فیها
مع اختلاف العلماء فی جوازهما امر ائمتهم بالاربع بعدها حتما اه ونقله کثیر من شراح الهدایة وغیرها ونقله
وفی الظهیریة واکثر مشائخ بخاری علیه لیخرج عن العهدة بیقین ثم نقل المقدسی عن الفتح انه ینبغی ان یصلی

ارباً نوی بها آخر فرض ادرکت وقته ام لا ودّه ان تردد فی کونه مصرا او تعددت الجمعة وبالجملة فقد ثبت

انه ینبغی الاتیان بهذه الاربع بعد الجمعة لکن بقی الکلام فی تحقیق انه واجب او مندوب قال المقدسی ذکر ابن

الشحنة عن جده التصریح بالندب وبحث فیه بانه ینبغی ان یکون عند مجرد التوهم اما عند قیام الشک والاشتباه

فی صحة الجمعة فالظاهر الوجوب وانما اطلنا فی ذلک لدفع ما یوهمه کلام الشارح تبعاً للبحر من عدم فعلها مطلقاً

نعم ان ادی الی مفسدة لا تفعل جهاراً والکلام عند عدمها ولذا قال المقدسی نحن لا نأمر بذلک امثال هذه

العوام بل ندل علیه الخواص ولو بالنسبة الیهم انتهی ملخصاً خلاصه آنست که قول مرجح یعنی روایت عدم تعدد

بروایت معتبره قول معتمد فی المذهب از ظاهر الروایة قرار یافته قول ضعیف و آن مذهب شافعی و مشهور از

مالک است و هر دو روایتین از احمد است فلهذا مردی شبهه قویه پیدا شد بنابرین چهار رکعت احتیاطی بعد از

جمعه باین نیت بگذارد که آخر فرض یافتم وقت او را و ادا نکرده ام او را یا اگر متردد شود در بودن آن موضع مصر

یا آنکه در انجا جمعه متعدد میشود تا که از عهده یقیناً بر آید از اینجا معلوم شد که اهل هر محل امامان خود و قتیکه جمعه در

دو جا و روی اقامت یافته بود این را گذارده بودند ظاهر استدلال ائمه و فقها در باب عدم تعدد از نص

صریح که مانع از تعدد باشد معلوم نمیشود چنانچه خود در رد المحتار بآن تصریح کرده که ولم یوجد دلیل عدم جواز التعدد

پس چگونه قول مرجح قول راجح و معتمد فی المذهب بلا دلیل ثابت خواهد شد و عدم محفوظیت تجویز تعدد از صحابی

و تابعی ظاهر والله اعلم باین وجه معلوم میشود که مردم باید در حام کثیر و جم غفیر یکجا جمع شده اقامت این شعار

نمایند تا که اظهارش بکمال گردد و در تعدد آن معنی متصور نیست و چونکه در ان زمان همه مسلمانان کامل الاخلاص

بعبادت الهی اشتیاق تمام داشتند و بمحبت وی تعالی مستغرق بودند در حضوری برای جمعه در یکجا بسبب

بقطع مسافت بعیده از بار مشقت و تعب متاثر و متالم نمی شدند چنانچه امام غزالی در اشتیاق سلف در

حضوری جمعه در کیمیای سعادت میفرماید که در روزگار اول بوقت صبح بچراغ شدندی و راهها از زحمت چنان

بودی که نتوان گذشتن رفت و این مسجد دیگر و بجامعی شد و هرکس پیش از وی آمده بودی

با خود عتاب میکرد و میگفت که تو در درجه چهارم باشی کار تو چون باشد و چنین گفتندی که اول بدعتی که

در اسلام پدید آمد این بود که این سنت ترک کردند انتهی الحال بضعف ایمانی تهاون و توانی در امور عبادات

الهی آنچه در قلوب مسلمانان این زمان طاری و ساری است مخفی نیست لامحاله تعدد بقدر ضرورت دفع حرج

و مشقت مرعی خواهد شد بالجمله از خلاف ائمه بلا دلیل در حجیت و ثبوت جواز تعدد شبهه قویه پیدا نمی شود

و قول مرجح ارجح و اقوی نمیگردد و بدستور بضعف خود باقی میماند اکنون احتیاج تادیه اربعه وجوباً

اصلا ندارد آری اگر سنجیا تا اداسازد مضائقه نه بیان دوم آنکه هردو شرط یعنی مصر و سلطان را منجمله شرائط
صحت جمعه سابقاً بدلائل ثابت کرده شد و هیچ شک و شبهه در تحقق آنها درین زمانه باقی نمانده در مضبوطی مطلقاً
حاجت تادیه آن نیست و نیز در عبارت رد المحتار چند جا خدشه واقع است از انجمله می نویسد که و کون الصحیح نجوازها
للضرورة للفتوی لا یمنع شرعیة الاحتیاط للتقوی این سخن آرایست و خوب است بشرطیکه عمل باحتیاط منجر بمنکرات
و منهیات نگردد ورنه شرعیة الاحتیاط ممنوع است چنانچه از کلام عالم ربانی حجة الاسلام امام غزالی که در کیمیای
سعادت میفرمایند واضح میشود و هو هذا و این احتیاطها که عادت صوفیان است از جوربها و نشستن و از الیسر
گرفتن و آب پاک بیقین طلب کردن و آفتابه نگاه داشتن تا کسی نه بسوده در آن نکند همه نیکوست تا آنکه گفته چه آن
احتیاطها نیکوست لیکن شش شرط تا آنکه گفته شرط ششم آنکه این احتیاط بمنکرات و منهیات او آنکند چنانچه بر سر آب زیاده کند
در طهارت که آن چهارم منهی است یا طهارت دراز کند و مسلمانی در انتظار وی باشد که این نشاید یا آب بسیار بریزد
یا نماز از اول وقت تاخیر کند یا امام باشند و اهل جماعت را در انتظار دارد تا آنکه گفته که این چنین کارها بسبب احتیاطی
که فرایضه نیست مباح نگردد انتهی ملخصاً بقدر الحاجة پس فیما نحن فیه تادیه اربعه احتیاطاً اگر منجر بمفسده خوف اعتقاد
عدم فرضیت جمعه که از منکرات و منهیات است خواهد شد پس بضرورت بسبب احتیاطی که فرایضه نیست مباح
نخواهد گردید و این خوف فی زماننا هذا بر ظاهر است نوبت بآن رسیده که بسیاری از عوام بفتوای بعض از
علمای این زمان که بوجه فقدان شرط مصر و سلطان جمعه صحیح نیست فلهذا ظهر ادا باید کرد جمعه را عمداً
بلا عذر ترک ساخته اند و بعضی از علما در تذبذب اند فتوی میدهند که جمعه صحیح است و همین ظهر احتیاطی نیز ادا باید نمود اگر صحیح است پس ادای ظهر احتیاطی چه معنی دارد معلوم شد که ایشان نیز در صحت وی شاک اند
بالجمله عوام در سخت مخمصه و خرابی افتاده اند که فرض قطعی متروک میشود با آنکه در فرضیت وی متذبذب اند
این همه خرابی باد ای این ظهر احتیاطی ست و شیخ عبدالحق محدث دهلوی در شرح سفر السعادة میفرمایند
که و بعضی گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطاً به نیت ظهر گذارد و بهتر آنست که پیش از جمعه
بگذارد زیرا که چون جمعه را با جماعت گذارد پس از آن به نیت ظهر گذارد اسارت ظنی بمسلمانان لازم آید
که نمازیکه گذارده اند فاسد بوده انتهی بقدر الحاجة گویم این اسارت ظنی بمسلمانان در صورت گذاردن
این چهار پیش از جمعه نیز متصور است زیرا که گذاردن وی بنا بر همین خیال است که نمازیکه ادا خواهد کرد
فاسد خواهد شد و پر ظاهر است که اسارت ظنی بمسلمانان بحکم آیه کریمه یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا
کَثِیْرًا مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ الآیه حرام است پس هر کاریکه احتیاط مستلزم حرام

[illegible]

[illegible]

باشند تا دیهٔ آن مطلقاً جائز نخواهد شد بالجمله قول صاحب بحر الرائق که انه لا احتیاط فی فعلها لانه العمل باقوی
الدلیلین از راه انصاف درین مقام خیلی احسن و انسب است زیرا که در تعمیل برین قول از هر دو محظور مذکور یعنی تفویت
عدم فرضیت جمعه و اسارت طلبی محفوظ میمانند و قیاس اداءی این اربع احتیاطاً بر قضاءی صلوٰة عمری
نمی تواند شد زیرا که آنچه محظور از اداء اربع لازم می آید از قضا لازم نمی آید و حدیث فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه
نیز محمول بران صورت خواهد شد که ازین اتقا محظوری لازم نیاید چنانچه بالجمیعی اشاره از قول الامام الغزالی رحمه
در کیمیاء سعادت گذشته است و از آنجمله منیه لیبیه لکن بقی الکلام فی تحقیق انه واجب او مندوب قال المقدسی
ذکر ابن الشحنة عن جده التصریح بالندب وبحث فیه بان ینبغی ان یکون عند مجرد التوهم اما عند قیام الشک
والاشتباه فی صحة الجمعة فالظاهر الوجوب انتهی بتقدیر تسلیم صحت ادائیگی اربع در حکم وجوب بحالت قیام شک
و اشتباه کلام است زیرا که توهم و شک در لغت بمعنی گمان آمده و هو خلاف الیقین و اشتباه بمعنی پوشیده
کما هو المستفاد من الصراح پس اشتباه نیز خلاف یقین بر آمد و همچنین از اصطلاح فقهاء نیز معلوم میشود چنانچه
در اشباه و نظائر در فائدهٔ ثانیه که متعلق بقاعدة الیقین لا یزول بالشک است مینویسد الشک تساوی الطرفین
والظن الطرف الراجح و هو ترجیح جهة الصواب والوهم رجحان جهة الخطاء و اما اکبر الرای و غالب الظن فهو
الطرف الراجح اذا اخذ به القلب و هو المعتبر عند الفقهاء کما ذکره اللامشی فی اصوله و حاصله ان الظن عند الفقهاء
من قبیل الشک لانهم یریدون به التردد بین وجود الشیء و عدمه سواء استویا او ترجح احدهما و لذا قالوا فی
کتاب الاقرار لو قال له علی الف فی ظنی لا یلزمه شیء لانه للشک انتهی و غالب الظن عندهم ملحق بالیقین
و هو الذی یبتنی علیه الاحکام یعرف ذلک من تصفح کلامهم فی الابواب صرحوا فی نواقض الوضوء بان
الغالب کالمتحقق و صرحوا فی الطلاق بانه اذا ظن الوقوع لم یقع و اذا غلب علی ظنه وقع انتهی و ایضاً فیه
فی القاعدة السادسة و الشبهة بالشبه الثابت و لیس بثابت بالجمله ازین تقریر واضح شد که نزد فقهاء
ظن و توهم و اشتباه همه ملحق بشک اند که مراد ایشان بآن تردد است در میان وجود شیء و عدم هر دو طرف
مساوی بوند یا یکی را بر دیگری ترجیح بود اگر چه چند و این هر چهار فی الجمله متغایر و متضاد الا در اصل معنی
تردد مشترک اند و لیکن اکبر الرای و غالب الظن ملحق بیقین است زیرا که معنی تردد در حد این هر دو مفقود است
بالجمله حکم بوجوب در صورت غالب ظن و اکبر رای کرده خواهد شد و در صورت توهم و شک و اشتباه نباید
چنانچه از تفریعات منقوله مستفاد میشود پس حکم کردن بوجوب در صورت قیام شک و اشتباه خلاف
لغت و اصطلاح فقهاء است و از آنجمله می نویسد و انما اطلنا فی ذلک لدفع ما یوهمه کلام الشارح ههنا گاه

للجمعة من عدم فعلها مطلقا الخ گویم منع کردن شارح از روی احتیاط مجرد از تادیهٔ اربع مطلقا نفد بید
خوف مفسدهٔ اعتقاد عدم فرضیت جمعه از راه انصاف امر بسیار معقول زیرا که این خوف چنانکه در
ادای جهر متصور ست در خفیه نیز متصور آری اینقدر فرق البته متحقق است که در جهر این مفسده زیاده تر بنسبت
که بطرف دیگران منجر میشود و در خفیه فقط بر خود عائد میگردد زیرا که این امر اعتقادی ست که از قلب
تعلق دارد که جهر و خفیه برابر و درین محل مفسده آنچه مقتدی عوام را با ادای اربع بملاحظهٔ مفسده
حکم نکرده و خواص را بملاحظهٔ آنچنی که ایشان را ازین مفسده نجات ست بروی دلالت نموده پس
خواص را نیز ازین مفسده نجات معلوم نمیشود زیرا که تادیهٔ ایشان ... اعتقاد خود ... که ...
... وقوع میشود باید اگر این تهذیب نیست پس چرا ادا میسازند و نیز کاتب الحروف درینجا نظر دیگر
میکند و آن اینست که از سلف تادیهٔ اربع احتیاطی با وجود فقدان شرط مصر و سلطان دران اوقات
منقول نیست چنانکه در وقت اقامت جمعه از اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر در اقامت آنجناب
رسالت مآب ﷺ در اول قدوم بمدینهٔ طیبه و در وقت فتنهٔ بلوای حضرت عثمان رض پس اگر عدم تادیهٔ آن
باین وجه بود که جمعه باذن امام برحق اقامت یافته بود و اگرچه این احتمال ست پس در خصوصیت کسی را
درین کلامی نیست و اگر بلا اذن بوجه تعذر استیذان باجماع صحابه اقامت یافته بود پس در خصوصه
البته کلام ست که با وجود شک و اشتباه ادای آن بزعم قائلین احتیاطا واجب بود چرا ترک
وجوب کردند و از عهدهٔ ادای فرض بیرون نیامدند اگر گویند عدم تادیهٔ آن باین سبب بود
که اجماع صحابه قائم مقام اذن امام بوده گویم همین مقوله را درین ازمنه هم تسلیم فرمایند و با دای ظهر
احتیاطی حکم نکنند این و آن چه فرق ست در آنجا اجماع صحابه بود و درینجا اجماع مسلمانان ست
و اگر سبب دیگر باشد بیان نمایند والله اعلم بالصواب ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا

صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین	۹۹۰۳

تمت

الحمد لله علی احسانه که این رساله هدایت مقاله موسومه اشاعة الجمعة فی البلاد و القری تصنیف لطیف عالم باعمل
فاضل اکمل جناب مولوی سید ریاض الحسن صاحب سلمه الله الوهاب در عشرهٔ اولی ذیحجه سنه ۱۳۰۹
هجری از اهتمام هیچمدان محمد عبد الرحمن عفی عنه بمطبع نظامی واقع کانپور حلیهٔ طبع در بر کشیده
برای سند طبع رسالهٔ هذا المطبع نظامی مهر و دستخط مهتمم ثبت شده